

گزارش یک زندگی

دکتر علی اکبر سیاسی



نشر اختران

فهرست مطالب

۱۱	پیش‌گفتار.....
	بخش نخست: از مکتب‌خانه تا مدرسه
۱۳	۱. خوشگل‌ترین.....
۱۷	۲. از مکتب‌خانه تا مدرسه.....
۲۲	۳. حمام زنانه.....
۲۳	۴. تعزیه.....
۲۶	۵. مدرسه خرد.....
۲۸	۶. از مدرسه‌ی خرد به مدرسه سیاسی.....
	بخش دوم: سفر اول به اروپا
۳۹	۱. مسابقه‌ی رفتن به اروپا.....
۴۴	۲. مشکلات رفتن به اروپا و اقدام برای رفع آن‌ها.....
۴۷	۳. مخالفت پدر.....
۵۰	۴. از تهران به پاریس.....
۵۳	۵. رویدادهایی در پاریس و تعیین مدارس.....
۵۵	۶. دیدن دوره دانشسرا.....
۵۹	۷. جنگ جهانی اول و بازگشت به ایران.....
	بخش سوم: در ایران پیش از بازگشت به اروپا
۶۱	۱. پیشواز.....
۶۲	۲. معلم در دارالفنون و مدرسه‌ی سیاسی.....
۶۴	۳. قرب و منزلت ریش.....
۶۶	۴. جد بزرگ و اشتباه بزرگ او.....
۷۱	۵. تدین و تعصب پدر.....
۷۲	۶. فداکاری مادر.....
۷۵	۷. بیمارستان خصوصی.....
۷۹	بخش چهارم: تأسیس انجمن ایران جوان و بازگشت به اروپا.....
۷۹	۱. ایران پیش از سال ۱۳۰۰ شمسی و کودتای ۱۲۹۹.....
۸۳	۲. تأسیس انجمن ایران جوان.....
۸۷	۳. ترجمانی سفارت فرانسه.....

۴. دفاع از رساله دکتری ۸۹
۵. جایزه‌ی آکادمی فرانسه ۹۱
- بخش پنجم: بازگشت از سفر دوم اروپا تا نخستین گام در سیاست
۱. نخستین گام مهم در چیرگی بر نفس ۹۳
۲. اختیار همسر ۹۷
۳. ریاست اداره‌ی تعلیمات عالیہ ۱۰۱
- قانون تربیت معلم - قانون تأسیس دانشگاه ۱۰۱
۴. وزرای فرهنگ بعد از حکمت تا سقوط رضاشاه ۱۰۷
۵. رضاشاه و سقوط او ۱۱۰
۶. دولت فروغی ۱۱۲
- بخش ششم: نخستین گام در سیاست
۱. وزارت فرهنگ ۱۱۷
۲. استقلال دانشگاه ۱۲۲
۳. رویدادهایی در کابینه‌ی قوام ۱۲۸
۴. قانون تعلیمات عمومی ۱۳۱
۵. کناره‌گیری از دولت سهیلی ۱۳۷
- بخش هفتم: مشارکت در تدوین و تصویب منشور سازمان ملل متحد
۱. وزیر مشاور در دولت بیات (سهام السلطان) ۱۴۳
۲. مشارکت در تدوین و تصویب منشور سازمان ملل متحد ۱۴۸
۳. بازدید از چند دانشگاه آمریکایی ۱۵۱
۴. بازگشت به ایران ۱۵۴
۵. شرکت در جشن دانشگاه تاشکند ۱۵۵
- بخش هشتم: دانشگاه تهران؛ دشواری‌ها و گام‌های برداشته شده
۱. ریاست دانشگاه ۱۵۹
۲. قرب و منزلت دانشگاهیان ۱۶۰
۳. فوق تبلیغات سیاسی و مذهبی ۱۶۱
۴. استقلال مالی دانشگاه ۱۶۳
۵. درآمدهای ویژه ۱۶۸
۶. انتشارات دانشگاه تهران ۱۶۹
۷. امیرآباد: شهرک دانشگاهی ۱۷۰
۸. گام‌های دیگر برای گسترش ۱۷۹

بخش نهم: دانشگاه تهران؛ سختگیری‌ها و دشمنی‌ها

۱. چند نمونه سختگیری‌های من برای رعایت اصول و مقررات دانشگاه ۱۸۹

۲. نمونه‌هایی از مخالفت‌ها و دشمنی‌ها ۱۹۸

بخش دهم: دانشگاه تهران؛ سوء قصد به شاه

۱. شاه پیش از سوء قصد ۲۰۹

۲. سوء قصد نسبت به شاه در محوطه دانشگاه ۲۱۸

۳. پی آمدهای سوء قصد ۲۲۰

بخش یازدهم: دانشگاه تهران؛ رویدادهای گوناگون

۱. دانشجویان در امیرآباد ۲۲۷

۲. حزب «فش» ۲۲۸

۳. دکتر عبدالحمید زنگنه ۲۲۹

۴. محاصره‌ی شورای دانشگاه و پی آمدهای آن ۲۳۰

۵. رویداد ۱۶ آذر ۲۳۶

بخش دوازدهم: دانشگاه تهران؛ کوشش‌هایی برای برکنار کردن من

از ریاست دانشگاه ۲۴۳

۱. پیشنهاد سناتوری انتخابی ۲۴۳

۲. پیشنهاد سفیر کبیری ۲۴۶

۳. برانگیختن شورای دانشگاه ۲۴۷

۴. پیشنهاد سناتوری انتصابی ۲۴۸

۵. خودداری من از اجرای فرمان شاه برای اخراج استادان ۲۴۹

۶. دعوت به عضویت در سازمان فراماسونی ۲۵۳

۷. وضع قانون برای جلوگیری از انتخاب مجدد ۲۵۵

بخش سیزدهم: عضویت در دولت‌ها، اقدامات انجام شده

و رویدادهای مختلف ۲۵۹

۱. عضویت در کابینه‌ی حکیمی و پی آمدهای آن ۲۵۹

۲. در وزارت امور خارجه ۲۶۶

۳. شفاعت خیرخواهانه ۲۷۹

۴. در دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی ۲۸۲

۵. خودداری از قبول انتصاب به ریاست دانشگاه ۲۸۷

۶. آخرین توطئه ۲۹۲

بخش چهاردهم: کار اصلی و اساسی من:

معرفی و تدریس روانشناسی علمی در ایران ۲۹۵

نمایه ۳۱۱

پیش‌گفتار

مطالب این کتاب فراهم آمده‌ی یادداشت‌هایی است که در جریان یک زندگی نسبتاً دراز، در فاصله‌های یک روز، یک هفته و گاهی بیشتر، به روی کاغذ آمده و هیچ‌گاه در نظر نبوده است که روزی به چاپخانه بروند و بدین صورت درآیند. تا این که چندی پیش بعضی از بستگان و دوستان نزدیک به وجود آن‌ها آگاهی یافتند، نخست توصیه کردند و سپس اصرار ورزیدند که این یادداشت‌ها باید چاپ شود و در معرض استفاده خوانندگان قرار گیرد. برای اقناع من چندین دلیل هم آوردند. از آن جمله این که، مردم خردمند و هنرپیشه‌ای هستند که رنج می‌برند از این که دو عمر ندارند تا به یکی تجربه بیاموزند و با دیگری تجربه را به کار بندند.^۱ پس زندگی شما را عمر اول خود پنداشته، تجربه‌ی آموخته شده را در زندگی خودشان به کار می‌برند. گفتم: «ولی من خود را خردمند و هنرپیشه نمی‌دانم تا تجربه‌هایم ارزشی داشته باشند...» گفتند: «این نوعی شکسته‌نفسی است و به تعبیر دیگر نوعی (البته خواهید بخشید) خودستایی است. گذشته از این، داوری این امر با شما نیست...»

چون سخن از خودستایی شد، بی‌مناسبت نیست که در این پیش‌گفتار این نکته را نیز یادآور شود که نویسنده در کتاب‌ها و مقالات خود، تا آن‌جا که ممکن بوده، از به کار بردن ضمیر منفصل اول «من» خودداری کرده است. ولی در این کتاب، چون نویسنده و عمل‌کننده یک تن هستند، به این قاعده

۱. اشاره به این شعر معروف است:

عمر دو بایست در این روزگار
با دیگری تجربه بردن به کار

«مرد خردمند هنرپیشه را
تا به یکی تجربه آموختن

به ناچار عمل نشده است. درباره‌ی مطابقت فعل با فاعل، یا جزئیات دیگر، چون در مقدمه‌ی تألیفات دیگر نسبتاً به تفصیل سخن رفته است از تکرار آن‌ها در این جا خودداری می‌شود چه حشو زائد خواهند بود.

بازبینی یادداشت‌ها و تنظیم آن‌ها، که به دلایل ناگفتنی به درازا کشیده است، ایجاب می‌کند که «گزارش یک زندگی» در دو جلد انتشار یابد. در جلد اول گزارش، بخشی از رویدادها و کارهای انجام گرفته تا اواخر دهه‌ی ۱۳۳۰ شمسی یادداشت شده‌اند و در جلد دوم، به رویدادهای سال‌های اخیر و به سایر فعالیت‌های اجتماعی، علمی، ... اشاره خواهند رفت.

لندن - پاییز سال ۱۳۶۶ شمسی
دکتر علی اکبر سیاسی

بخش نخست

از مکتب‌خانه تا مدرسه

۱. خوشگل‌ترین

نخستین خاطره‌ی دوران خردسالی که اینک پس از گذشت قریب هشتاد سال در ذهنم زنده مانده و بدان ماند که چند روز پیش روی داده است، به این شرح است:

گویا پنج سال داشتم. یکی از روزها با چند پسر بچه‌ی دیگر در فضای جنوبی خانه‌ی مسکونی خودمان سرگرم بازی بودیم. ناگهان این کلمات به گوشم خوردند: «علی از همه‌ی بچه‌ها خوشگل‌تره!» بی‌اختیار سر را برگرداندم بینم این داوری دل‌انگیز از کیست. چشمانم به چشمان آبی‌رنگ خانم‌خانما افتاد که به من لبخند می‌زد. کمی سرخ شدم و با شوری افزون‌تر بازی را دنبال کردم. «خانم‌خانما» نام دختر آقا میرزا حسن، صاحب‌خانه‌ای بود که پدرم از او اجاره کرده بود. این دخترخانم حدود پانزده سال داشت. موهایش بلند و بور و چشمانش آبی‌رنگ و درخشان بودند. او با دو دختر سبزه‌روی سیه‌موی دیگر روی پلکان اتاق پنج‌دری که سالن پذیرایی به شمار می‌رفت نشسته بودند و بازی ما بچه‌ها را تماشا می‌کردند.

این دخترها را من تقریباً هر روز می‌دیدم ولی تا آن روز متوجه نشده بودم که «خانم‌خانما» از همه‌ی آن‌ها زیباتر و دوست‌داشتنی‌تر است. با اظهار نظری که درباره‌ی من کرده بود و با شباهتی که از حیث رنگ موی سر و پوست صورت با من داشت، چگونه ممکن بود به‌جز این باشد؟

بازی که تمام شد به اتاق مادرم رفتم و در برابر آینه به تماشای قد و بالا و قیافه‌ام که برای نخستین بار توجهم را جلب می‌کردند پرداختم، غافل از این که مادرم از دور متوجه من است. نزدیک شد و گفت: علی، با خودت حرف می‌زدی؟ بازی که می‌کردی مگر آسیبی به صورتت رسیده؟... گفتم: «نه... بازی می‌کردیم، خانم‌خانما گفت علی از همه‌ی بچه‌ها خوشگل‌تره...» مادر در آغوشم کشید و گفت: «پس می‌خواستی چه بگویدی؟ البته که پسر من از همه بچه‌ها خوشگل‌تره...» این بگفتم و چند بوسه‌ی آبدار از گونه‌هایم برداشت.

خانه‌ی ما درست در ته کوچه‌ی بن‌بستی بود جنب بازارچه‌ی معروف به «مهدی موش»، در پنجاه‌قدمی میدان دروازه قزوین که بعدها میدان شاهپور نام گرفت. در ته همان کوچه، دست چپ، خانه‌ی دیگری بود که میرزا عبدالرزاق خان مهندس که بعدها نام خانوادگی «بغایری» برگزید و تا زنده بود همیشه جناب سرتیپ خطاب می‌شد، آن را برای مدرسه‌ای که خود بنیان‌گذار آن بود و نام آن را مدرسه خرد گذاشته بود اجاره کرده بود.

خانه‌ی ما مانند بسیاری از خانه‌های مسکونی آن زمان حیاطی داشت به شکل مربع مستطیل شمالی - جنوبی. در وسط آن حوضی بود به همان شکل، که در آن ماهی‌های قرمز شناور بودند، با دو باغچه‌ی باریک در دو طرف حوض. فضای شمال و جنوب حیات نسبتاً وسیع بودند و کودکان خانه‌های مجاور می‌توانستند با کسب اجازه از مادر من به آنجا بیایند و به شرط آن که سر و صدای زیاد راه نیندازند با ما سرگرم بازی شوند. چند درخت سیب و انار و یک درخت تنومند انجیر و چند بوته‌ی بdaq و گل سرخ کم‌پر و خوش‌بو که «گل محمدی» خوانده می‌شدند و گل‌های دیگر خانه‌ی ما را سبز و خرم کرده و منظره‌ای دل‌انگیز به آن می‌دادند. خیابان‌های شرقی و غربی حیاط باریک بودند و خیال می‌کنم بیش از یک متر و نیم یا دو متر عرض نداشتند. در سرتاسر این دو خیابان دو داربست به ارتفاع دیوار حیاط زده بودند که یک سر آن‌ها بر لبه‌ی بام تکیه داشت و سر دیگر آن به تیرهایی